

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که مجموعاً از این صحیحہ ابن ابی یعفور نمی‌توانیم عدالت را استفاده کنیم، که عدالت عبارت از ملکہ است و کسانی که این صحیحہ را به عنوان دلیل بر مدعای خودشان قرار داده‌اند، خوب ملاحظه فرمودید که این صحیحہ دلالت بر این معنا ندارد.

يك نکته‌اي که مؤید و شاهد قوی بر این مدعا است، این است که در این صحیحہ به این نتیجه رسیدیم که اصلاً صحیحہ در مقام بیان حقیقت عدالت نیست، بلکه در این صحیحہ طرق برای رسیدن به عدالت را و آنچه که به عنوان علامت برای عدالت هست را بیان می‌کند.

همین مقدار که این را ثابت کنیم، دیگر کسی که مدعی است این روایت دلالت دارد بر اینکه عدالت در روایت عبارت از ملکہ است، ادعایش باطل می‌شود. این ادعا فرع بر این است که اولاً این روایت در مقام بیان حقیقت عدالت باشد و ثانیاً دلالت بر ملکہ هم داشته باشد.

اگر اثبات کردیم که این روایت اصلاً در مقام بیان حقیقت عدالت نیست، بلکه می‌خواهد طریق برای شناخت عادل را بیان کند، دیگر اصلاً این مدعا کاملاً ساقط و از بین می‌رود.

نکته دومی هم که عرض کردیم این است که بر فرض که این روایت در مقام بیان حقیقت عدالت هم باشد، اما از این تعبیر به ستر و کف و همچنین يعرف باجتناوب الکبائر، نمی‌توانیم ملکہ را استفاده کنیم، یعنی مثلاً این تعبیر ستر، عنوان فعل خارجی را دارد، عقیف عنوان فعل خارجی را دارد، کف همین طور، لذا عرض می‌کنیم که این عناوین، عناوینی نیستند که با توجه به مراجعه به معنای لغوی اینها، بتوانیم ملکہ را استفاده کنیم.

حکومت ذیل روایت بر صدر آن

مطلب سوم که امروز می‌خواهیم عرض کنیم این است که سلمنا که این روایت در مقام بیان حقیقت عدالت هست و سلمنا که این تعابیر «ان تعرفوه بالستر و العفاف و کف البطن و الفرج و اللسان و الید» دلالت بر ملکہ دارد، بر فرض که این دو را هم بپذیریم، در ذیل روایت عنوانی وجود دارد، که آن عنوان به نظر ما بر صدر روایت حاکم است، اصلاً باید ما باشیم و ذیل روایت.

وقتي ذیل روایت را ملاحظه می‌کنیم، در ذیل روایت دارد که «و الدلالة علي ذلك كله»، که این تنها به اجتناب از کبائر برنمی‌گردد، دیگران گفته‌اند: امام(علیه السلام) اول فرموده: «ان تعرفوه بالستر و العفاف» بعد راه برای رسیدن به این را بیان کرده، که از کجا بفهمیم که يك کسی ستر و عفيف است، «باجتناب الكبائر»، بعد «و الدلالة علي ذلك كله» را فقط به همین دومی برگردانده‌اند، یعنی از کجا بفهمیم که کسی اجتناب از کبائر می‌کند؟ همان بیانی که قبلاً از قول مرحوم محقق حائري(ره) عرض کردیم، که ایشان فرموده: یا اصلاً معاشرت نیست، یا معاشرت في الجملة است و یا معاشرت في جميع الاوقات.

اما به نظر می‌رسد که نیازی به اینها نیست، و این «و الدلالة علي ذلك كله» حاکم است و در مقام بیان همه آن چیزی است که تا حالا بیان شده است.

حالا عین عبارت در روایت را بخوانیم، که فرموده است: «و الدلالة علي ذلك كله» یا در بعضی از نسخ دارد که «و الدال علي ذلك كله»، خوب مشاراً الیه ذلك چیست؟ فقط اجتناب از کبائر است، یا به تمام آنچه که تا به حال گفتیم اشاره دارد؟ اگر «کل» هم نبود، همین را می‌فهمیدیم، اما این کلمه «کل»، شاهد خوبی است که دال بر تمام اینها است که گفتیم.

باز خود همین اگر می‌خواست به آن اجتناب از کبائر برگردد و به ستر برنگردد، خوب این «ساتراً لجميع عيوبه» با اجتناب از کبائر، این با «كله» سازگاری ندارد، این «ان يكون ساتراً لجميع عيوبه»، خودش قرینه است که امام(علیه السلام) مجدداً می‌خواهند از اول بیان کنند.

لذا به نظر می‌رسد این «و الدلالة ...» حاکم بر قبل است، یعنی همه ملاک را باید در همین جا قرار دهیم. «ساتراً لجميع عيوبه»، یعنی در بین مردم عیبی که این عیب، در آنجا عیب لغوی نیست، بلکه عیب دینی است، یعنی گناهی را از خودش نشان ندهد، «حتي يحرم علي المسلمين ما وراء ذلك». وقتی دیدند که در ظاهر گناهی نمی‌کند، بر مسلمان‌ها ماوراء آن حرام باشد، «من اثراته و عيوبه و تفتيش ما وراء ذلك»، از اثرات و عیوبش و تفتیش آنچه که به عنوان وراء این ظاهر است.

حال اگر کسی در ظاهر گناهی نمی‌کند، خوب آیا ببینیم در باطن این شرب خمر را می‌کند یا نه؟ در باطن مثلاً به مال مردم تجاوز می‌کند یا نه؟ این تفتیش حرام است، که خود این روایت هم یکی از ادله‌اش است، «و يجب عليهم» بر مردم هم تزکیه و اظهار عدالت او در بین مردم واجب است.

«و يكون منه التعاهد للصَّلوات الخمس»، می‌فرماید: ساتر عیوبش باشد و در واجبات هم نسبت به صلوات خمس، تعاهد به حضور در جماعت مسلمین داشته باشد، مگر اینکه يك مرضی داشته باشد که نتواند در جماعت حضور پیدا کند.

بعد دوباره می‌فرماید: «فاذا كانت كذلك لازماً لمصلا عند حضور الصلوات الخمس، فاذا سئل عنه في قبيلته و محله قالوا ما رأينا منه الا خيراً مواظباً علي الصلوات متعاهداً لآوقاتها في مصلي»، وقتی از کسی درباره او سوال می‌کنیم، که رفیقش است، در محله‌اش است، در شهرش است، بگویند: ما از این شخص بدی ندیدیم و همچنین بگویند: ما دیدیم که این مقید به نماز و حضور در جماعات است، که همین مقدار برای قبول شهادت و عدالتش کافی است.

خوب عرض ما این است که ما باشیم و این ذیل روایت، از آن ملکه استفاده نمی‌شود. «ساتراً لجميع عيوبه» یعنی در مرئاً و منظر مردم از خودش ذنبی نشان نداده، که بخواهند بگویند: این مرتکب ذنب و گناه شده است، از آن طرف هم نسبت به اوقات نماز و خود نماز و حضور در جماعت هم مقید است، بی اعتناء به واجبات نیست.

اعتبار حسن ظاهر از روایت

خوب وقتی کسی این چنین است، همین مقدار عدالت را برای او ثابت می‌کند. «بجیز شهادته و عدالته بین المسلمین». پس ذیل روایت یک چنین تعبیری دارد و اصلاً دلالت بر مسئله ملکه ندارد، بلکه از آن حسن ظاهر را استفاده می‌کنند.

دیگران که گفته‌اند: در عدالت ملکه معتبر است، بعد گفته‌اند که یکی از راه‌های رسیدن به ملکه حسن ظاهر است، که حسن ظاهر را یک طریق برای رسیدن به ملکه عدالت قرار داده‌اند.

خوب اشکال و عرض ما این است که چرا بیاییم این را دو عنوان قرار داده بگوییم: یک عدالت داریم و یک حسن ظاهر، که شارع حسن ظاهر را نازل منزله عدالت قرار داده است.

دیگران که عدالت را به معنای ملکه قرار داده‌اند، این ذیل را این طور تفسیر می‌کنند که اولاً «و الدلالة علي ذلك كله» این در مقام تنزیل است، که می‌خواهد بگوید: حسن ظاهر را هم شرعاً و تعبداً نازل منزله ملکه قرار دادیم، حقیقت عدالت آن ملکه نفسانیه است، اما شارع حسن ظاهر را نازل منزله آن قرار داده است. خوب این با کجای روایت سازگاری دارد؟

در روایت مطالبی را اول بیان کرده، بعد «و الدلالة علي ذلك» را به عنوان حاکم یا مفسر بر صدر روایت بیان کرده، می‌فرماید: عدالت این است. پس ببینید اولاً در روایت هیچ بوی تنزیل نمی‌آید، که بگوییم: حسن ظاهر یعنی کسی که در ظاهر گناه نمی‌کند، مراقبت بر نمازش هم دارد، نازل منزله ملکه عدالت قرار داده است.

ثانیاً در همین ذیل می‌گوید: «فان ذلك يجيز شهادته و عدالته بین المسلمین»، اصلاً می‌گوید: همین عدالت است، نه اینکه این نازل منزله عدالت است و خودش یک امر دیگری باشد. بنابراین ما باشیم و این روایت، استفاده می‌کنیم که عدالت ملکه نیست، همان حسن ظاهر است.

عدم صحت کلام علامه(ره) در تعریف عدالت

اینکه فقهاء از زمان مرحوم علامه(ره) به بعد در عباراتشان مسئله ملکه نفسانیه‌ای که «باعث علی التقوی» را آورده‌اند، عرض می‌شود که از روایات چنین چیزی را استفاده نمی‌کنیم.

مهم‌ترین دلیلی که قائلین به ملکه دارند، همین روایت صحیح ابن ابی یعفور است، که ملاحظه فرمودید که اولاً روایت در مقام بیان حقیقت عدالت نیست، بلکه طریق را بیان می‌کند، ثانیاً اگر در مقام بیان حقیقت هم باشد، از آن ملکه استفاده نمی‌شود و ثالثاً اگر از صدر این روایت هم ملکه استفاده شود، ذیل روایت حاکم بر صدر روایت است و از ذیل روایت تنها مسئله حسن ظاهر را می‌توانیم بفهمیم.

اهل سنت خیلی عدالت را ساده گرفته‌اند، همین مقدار که کسی به حسب ظاهر مقید به صلوات خمس هست و از او گناهی را هم ندیدند، پشت سرش اقتدا می‌کنند، خوب این روایات هم همین را بیان می‌کند. این از کجا آمده که در کلام مرحوم علامه(ره) این قدر عدالت را مشکل بگیریم، که بر این کسانی که قائل‌اند به اینکه عدالت ملکه است، سه، چهار اشکال وجود دارد، که مرحوم شیخ انصاری(ره) در رساله عدالتشان آن را بیان کرده و جواب داده‌اند، که آنها را هم بیان می‌کنیم، تا ببینیم که جواب‌های ایشان درست است یا نه؟

منتها قبل از اینکه به آن اشکالات برسیم، ما باشیم و صحیحہ ابن ابی یعفور به هیچ وجه از این روایت، غیر از حسن ظاهر، یعنی «ما رأینا منه الا خیرا» و «هو مواظبٌ علی الصلوات الخمس»، چیزی استفاده نمی‌کنیم.

روایات دیگری بر عدم اعتبار ملکہ

حال غیر از این روایت ابی ابی یعفور، چند روایت دیگر را هم در اینجا بخوانیم، در وسائل، جلد 27، ابواب الشهادات، باب 41 آمده که «فَقَالَ إِذَا كَانُوا أَرْبَعَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَيْسَ يُعْرَفُونَ بِشَهَادَةِ الزُّورِ»، اگر چهار نفر از مسلمان‌ها شناخته نشدند به اینکه شهادت زور و دروغ می‌گویند، همین مقدار که مردم نمی‌گویند: اینها آدم‌های دروغ‌گویی هستند، «أُجِيزَتْ شَهَادَتُهُمْ جَمِيعاً»، شهادت اینها مورد قبول است، خوب در کجای این روایت دارد که اینها ملکہ داشته باشد. این «لَيْسَ يُعْرَفُونَ بِشَهَادَةِ الزُّورِ»، همان «ساتراً لجمیع عیوبه» و «ما رأینا منه الا خیرا» است.

در روایت دیگر هم آمده که «قَالَ كُلُّ مَنْ وُلِدَ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ عُرِفَ بِالصَّلَاحِ فِي نَفْسِهِ جَازَتْ شَهَادَتُهُ»، هر کسی که مسلمان باشد، چون اسلام در شهادت معتبر است و معروف باشد به اینکه آدم خوبی است، همین برای جواز شهادتش کفایت می‌کند.

در روایت دیگر هم آمده که «إِذَا كَانَ ظَاهِرُهُ مَأْمُونًا جَازَتْ شَهَادَتُهُ وَ لَا يَسْأَلُ عَنْ بَاطِنِهِ»، اگر ظاهرش یک ظاهر خوب و مأمونی است، آدم امینی است، شهادتش مورد قبول است و دیگر نباید از باطنش سؤال کرد، که آیا این کف و عفت باطنی دارد یا نه؟ «و لَا يَسْأَلُ عَنْ بَاطِنِهِ»، حتی نباید سؤال کرد که آیا در باطن این شرب خمر می‌کند یا نه؟

خوب اینکه نباید این سؤال‌ها را کرد، کاشف از این است که ملکہ معتبر نیست، همین مقدار که در ظاهر آدمی است که خطا و خلاف نمی‌کند کافی است.

در خبر علقمه آمده که «فَمَنْ لَمْ تَرَهُ بِعَيْنِكَ يَرْتَكِبُ ذَنْبًا»، «وَمَنْ اغْتَابَهُ بِمَا فِيهِ فَهُوَ خَارِجٌ عَنْ وَلَايَةِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، دَاخِلٌ فِي وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ» کسی را که با دو چشمت ندیدی که مرتکب گناه شود، «أَوْ لَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ بِذَلِكَ شَاهِدَانِ»، دو شاهد هم نیامدند که بگویند: این گناه می‌کند، «فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْعَدَالَةِ وَ الْبِرِّ وَ شَهَادَتُهُ مَقْبُولَةٌ»، این اهل ستر و عدالت است.

خوب اینکه ندیدی گناه کند یا دو شاهد هم نیاید شهادت دهد، اعم از این است که ملکہ داشته باشد یا نداشته باشد. روایت هم نمی‌خواهد بگوید که همین مقدار که ندیدی، او ملکہ دارد، چون خارجاً انسان نمی‌تواند بگوید: چون ندیدیم که این گناه کند، پس ملکہ دارد، نکته این است «فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْعَدَالَةِ وَ الْبِرِّ وَ شَهَادَتُهُ مَقْبُولَةٌ وَ إِنْ كَانَ فِي نَفْسِهِ مُذْنِبًا»، این خیلی عجیب است، یعنی ولو اینکه در باطن بین خودش و خدا گناهکار است.

پس آن عدالتی که شارع برای امام جماعت، شاهد و مفتی مطرح کرده، یک امر ظاهری است، که اصلاً ما باشیم و این روایت، از آن درست نقطه مقابل کلام مرحوم علامه (ره) را استفاده می‌کنیم، که این عدالتی که در شریعت معتبر است یک امر ظاهری است و اصلاً شارع با باطن کاری ندارد، همین مقدار که در ظاهر دیدیم که گناه نمی‌کند و مقید به نمازهای خمس هم بود، مگر اینکه مریض باشد، این در عدالت کفایت می‌کند.

جمع بندی استاد محترم

پس ما از روایات که مهم‌ترین روایتش هم روایت صحیحہ ابن ابی یعفور است، که در آنجا سه جواب دادیم، خوب با قطع نظر از

این جواب‌ها، کسانی که از صحیحہ ابن ابی یعفور ملکہ را استفادہ می‌کنند، باید بگوئیم کہ پس بین صحیحہ و این روایات تعارض وجود دارد، چون از این روایات کہ ملکہ استفادہ نمی‌شود، بلکه خلافش استفادہ می‌شود و با تعارض ہم این معنا ساقط می‌شود.

اکثر این روایات در ابواب الشہادات ذکر شدہ است، حال باز دقت کنید، چون مرحوم شیخ انصاری(ره) از کسانی است کہ مصرّ بر این است کہ عدالت ملکہ است و اشکالات را آورده و جواب داده‌اند.

کسانی کہ می‌گویند: عدالت ملکہ است، چهار، پنج اشکال را باید جواب دهند، کہ باید ببینیم کہ جوابشان درست است یا نہ؟

و صلّی اللہ علی محمد و آلہ الطاہرین